

چنج

آمریکارو شکست دادیم! شما دیکه از این ماتیک‌ها بفروش!



«چنج» در سپاه!

پس از انفجارهای اخیر در بلوچستان که به قتل گروهی از فرماندهان سپاه و متنفذان محلی منجر شد، امروز خیرگزاری‌ها از تهاجم مسلحانه به پاسگاه‌های مرزی در ایرانشهر خبر دادند. خلاصه کلام بحرانی که دولت احمدی‌نژاد و در مجموع، حکومت اسلامی کشور را در آن فرو افکنده، برخلاف تمامی بحران‌های امنیتی و حتی نظامی که طی سه دهه گذشته شاهد بودیم از ریشه‌هایی بسیار عمیق برخوردار است. و این صورتبندی فقط نشان می‌دهد که شرایط استراتژیک منطقه به طور کلی تغییر کرده و حکومت اسلامی در مقام یک ساختار دست‌ساز و

بی‌اراده هنوز نتوانسته خود را با تحولات منطقه‌آنطور که باید و شاید همراه کند.

درک تغییرات گسترده‌ای که در منطقه پیش آمده نیازمند هوش و ذکاوت و کنکاش فوق‌العاده‌ای نیست؛ حضور چند صدهزار سرباز ارتش ناتو که در عمل جهت تقسیم دوباره کارت‌های «امنیتی - نظامی» در منطقه پای به میدان جنگ گذاشته‌اند به صراحت مسیر این تغییرات را نشان می‌دهد. فقط مشتی خوش‌خیال قبول خواهند کرد که ارتش‌های غرب با صرف صدها میلیارد دلار هزینه برای دستگیری ملاعمر، سرنگونی صدام حسین و برقراری دموکراسی در عراق پای به میدان جنگ در منطقه گذاشته‌اند. مسائل پشت پرده این جنگ گسترده‌تر از آن خواهد بود که امروز حتی در بحث‌های «کلان - استراتژیک» بتواند مورد بررسی قرار گیرد. ولی تا آنجا که این بحث‌ها به کشور ایران مربوط می‌شود می‌باید قبول کرد که صورتبندی‌های حکومت اسلامی و برنامه‌هایی که ایالات متحد برای این حکومت در سر می‌پروراند کاملاً غلط از آب درآمده و پای در هوا دارد.

مطلب امروز را در گام نخست با یک بررسی کوتاه و بسیار موجز از نقش سپاه پاسداران در صحنه سیاست و مسائل امنیتی ایران آغاز می‌کنیم، چرا که به استنباط ما آنچه تحت شرایط فعلی در حال تغییر است وضعیت سپاه پاسداران و صورتبندی‌هایی است که این سپاه در ارتباط با «قدرت» در حکومت اسلامی برقرار کرده. می‌دانیم که این سپاه در هنگامه‌ای که طی کودتای ۲۲ بهمن ایجاد شده بود، توسط مهره‌هایی که امروز وابستگی‌شان به سازمان‌های امنیتی غرب دیگر از جمله «اسرارمگو» به شمار نمی‌رود پایه‌ریزی شد. افرادی از قماش محسن سازگارا، ابراهیم یزدی، علی لاریجانی و ... که مسیر حرکت‌شان در چارچوب سیاست‌های غرب در ایران کاملاً واضح است از جمله کسانی بودند که در قلب هیاهوی تبلیغاتی، به درست یا به غلط از جمله «بنیانگزاران» و حامیان اصلی نظریه «سپاه پاسداران» معرفی می‌شوند. به هر تقدیر این ساختار «نظامی - عقیدتی» در عمل به چند دلیل پایه‌ریزی شد.

نخست اینکه از نظر «عقیدتی»، ارتش سابقاً شاهنشاهی از نظر آمریکائی‌ها که خود آنرا از پایه و اساس سازماندهی کرده بودند قابل اطمینان نمی‌نمود. در عمل، در بطن کودتای ۲۲ بهمن که توسط ایالات متحد و با تکیه بر سوءاستفاده از تعلقات مذهبی توده‌ها صورت گرفته بود، علیرغم حضور فعال و خاضعانه ارتش در خدمت آخوندیسم، این ساختار با سابقه‌ای که در اذهان توده‌ها ایجاد کرده بود نمی‌توانست بازیگری «مؤثر» در صحنه هیاهوی «اسلام‌گرائی» نیز تحلیل شود. از طرف دیگر نزد برخی قشرهای اجتماعی حمایت از «انقلاب اسلامی» در ضدیتی اندام‌وار با ارتش عجین شده بود! می‌توان گفت که حتی به دلائلی، این ارتباط تبدیل شده بود به یک اصل «انقلابی» و تغییر این برخورد در کوتاه مدت امکانپذیر نبود. از این گذشته، ارتش در ساختار خود نمی‌توانست در مقام اهرم «اسلام‌گرائی» در برابر گروه‌ها، قشرها و دستجات سکولار «قد» علم کند. خلاصه کلام پایه‌ریزی یک «ارتش دینی» پس از «پیروزی» غائله ۲۲ بهمن امری اساسی تلقی شد؛ بخصوص که گروه‌های چپ - این گروه‌ها آنروزها از حامیان چشم‌گیری در میان مردم برخوردار بودند - انحلال ارتش را مطرح می‌کردند. در نتیجه، پافشاری دولت اسلامی در حفظ ارتش و پیش‌انداختن این «تشکیلات» در برخوردهای سیاسی و اجتماعی آتی می‌توانست برای این دولت زمینه سرشکستگی‌های «انقلابی» فراهم آورد.

به این ترتیب نقش واقعی سپاه پاسداران، با در نظر گرفتن مسائلی که در بالا مطرح کردیم کاملاً روشن می‌شود. حکومت اسلامی زمانیکه قدرت را به دست گرفت تحت تأثیر فضای چپ‌گرایانه کشور نمی‌توانست

دست در دست ارتشی آمریکائی شرایط کودتائی را نیز بر شهرها و مناطق مختلف تحمیل کند. در نتیجه با تشکیل پدیده‌ای به نام سپاه پاسداران، حکومت اسلامی هم در برابر قشرهای حامی «انقلاب» خود را انقلابی جا می‌زد، و هم جهت سرکوب مردم کشور می‌توانست از همان ابزاری استفاده کند که به صورتی سنتی پس از کودتای میرپنج در ایران تبدیل به تنها اهرم سیاستگزاری در سطح کشور شده بود: سرکوب نظامی!

- در مسیر جان دادن به خزعبلات اینان گام برمی‌داشت، کار سپاه هم روبه‌راه بود، و ایام به کام!

طی دو دهه اول حکومت اسلامی، شاهد بودیم که سپاه پاسداران به تدریج تبدیل به یک حکومت در درون حکومت اسلامی شد. و تمامی قلم‌به‌مزهائی که امروز فریاد «کودتا! کودتا!» به هوا بلند کرده‌اند، و با دفاع جانانه از «اوباش سبز» سعی در مبارزه با «نظامیان» دارند، آنروزها حال‌شان خوب بود و رشد سرطانی این غده استعماری را به هیچ عنوان «مخالف» آزادیخواهی‌های فرضی خود تحلیل نمی‌کردند!

ولی با فروپاشی دیواره‌های امنیتی غرب در منطقه که بازتابی از تغییرات گسترده پس از ۱۱ سپتامبر می‌باید تحلیل شود، در حمایت ساختاری غرب از رشد سرطانی پدیده‌ای به نام سپاه پاسداران در ایران سکنه‌ای اساسی پیش آمد. در معادلات منطقه‌ای، این «سپاه» که طی دو دهه در حکومت اسلامی عزیزدردانه رهبری و «مردم» و غیره معرفی می‌شد، و همیشه چرب‌ترین لقمه‌ها از سفره ملت ستمدیده ایران توسط استعمار به دهان اینان گذاشته می‌شد، نه تنها تشت‌رسوائی‌اش از بام فروافتاد و کاشف به عمل آمد که همچون تمامی «سپاه‌ها» طی قرون و اعصار «عقیدتی» است و کوچک‌ترین تفاوتی با هیچ ارتش دنیا ندارد، که پس از فروپاشی‌ای که در منطقه پیش آمد فلسفه وجودی‌اش را نیز از دست داد! اینجا بود که در عمل قصه «سپاه» به پایان رسید، آنچه از «سپاه» باقی ماند این امر خطیر بود که قلم استعمار چگونه مؤخره این دفتر ادبار را به نگارش در آورد.

بارها و بارها در ترهاتی که اوباش حکومت اسلامی تحت عنوان موعظه و سخنرانی و غیره تحویل مخاطبین داده‌اند، بر این اصل تکیه شده که سپاه پاسداران یک «ارتش» عادی نیست؛ سپاهی عقیدتی است! باید اذعان داشت که ملاجماعت در چرندبافی واقعاً ید طولائی دارد؛ در کدام کشور دنیا و در کدام برهه از «تاریخ بشر» می‌توان ارتشی یافت که «عقیدتی» نباشد؟ خلاصه کلام ارتش‌ها، چه ارتش آلمان هیتلری، چه ارتش سرخ، چه لشکر تازیان صدراسلام، و چه ارتش مدرن آمریکای امروز همه و همه «عقیدتی» هستند؛ هر چند پایه‌های این بنیادهای «عقیدتی» متفاوت باشد! خلاصه می‌گوئیم، اگر از بنیاد یک ارتش ساختارهای عقیدتی را بیرون بکشیم، سازماندهی ارتش غیرممکن شده، در دم فرو خواهد ریخت. با این وجود اگر ملایان علاقه عجیبی به تکرار اوراد و آیات و قصص دارند و طوطی‌وار سخن گفتن یکی از «ویژگی‌های» اینان شده، تکرار این مزخرفات دلیل دیگری هم دارد. اینان با تکرار این سخنان سعی می‌کنند ساختار سپاه پاسداران را که در عمل بیش از آنچه وامدار حوزه‌های علمیه و ملا و «انقلابی‌جماعت» باشد، وامدار ساواک آریامهری، ارتش شاهنشاهی و خصوصاً «اداره دوم» است تبدیل به یک نیروی نظامی ویژه از آن ملایان کنند! به عبارت دیگر این ارتش هم سازماندهی‌اش از «آسمان» رسیده، هم تجهیزات‌اش را «امام زمان» فرستاده، هدف اصلی‌اش نیز فقط خدمت به ملایان است! این تصویری است که ملایان از سپاه پاسداران ساختند، و باید قبول کنیم تا زمانیکه سیاست غرب - در این مبحث بیشتر انگلستان و آمریکا مورد نظر است

دیدیم که این امر چگونه صورت گرفت. اوباشی که با حمایت غرب مسلح شدند تا ملت ایران را سرکوب کنند، یک به یک از صحنه کنار رفتند. بحران «سپاه» عملاً در هفته‌های آخر دوره ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی آغاز گشت و طی این دوره بود که سقوط بی‌بازگشت سپاه پاسداران در معادلات سیاسی علنی شد و به همین دلیل نیز شاهد فریادهای «آزادیخواهانه» اوباشی بودیم که تا دیروز در کنار «سپاه» خوش و خرم می‌خرامیدند و تضعیف این ساختار استعماری را تهدیدی برای موجودیت‌شان می‌دیدند. از تکرار نام اینان، محافل و تشکیلات‌شان خودداری می‌کنیم ولی خوانندگان به صراحت می‌دانند که مقصود چه کسان و چه محافل و سازمان‌هایی هستند.

در چارچوب همین تغییر سیاست، مهم‌ترین نطفه‌های سخت‌افزارانه و سرکوبگرانه سپاه پاسداران در سوانح و حوادث «غیرمترقبه» از میان رفتند؛ بسیاری دیگر «خانه‌نشین» شدند، و برخی دیگر را که بی‌ارزش‌تر و بی‌بینه‌تر می‌دیدند به لفت و لیس، کثافتکاری و خرید و فروش اجناس قاچاق و خدمات صدمن‌یک‌قاز در «شرکت‌هایی» واداشتند که وابسته به سپاه معرفی می‌شود! خلاصه کلام یک سپاهی مسلح که می‌توانست در راه سیاست‌های استعماری خدمات گسترده‌ای ارائه دهد، یا جسدی بود در سردخانه پزشکی قانونی، یا یک بازنشسته خانه‌نشین و یا یک تاجر قاچاق‌فروش، کارچاق‌کن و دلال! این تصویری بود که ایالات متحد به دلیل فشارهای عدیدهای که سیاست‌های منطقه‌ای بر الزامات استعماری‌اش اعمال می‌کردند نهایت امر از چهره عزیزدردانه خود، یا همان سپاه پاسداران ارائه کرد.

البته طی این پروسه فریاد «کودتا! کودتا!» همچنان از حلقوم طرفداران واقعی نظریه «سپاه» به گوش می‌رسید. چه بسا که ورود سپاه پاسداران به مجموعه‌های اقتصادی از طرف برخی محافل دلیلی روشن و غیرقابل تردید بر صحت امر کودتا تلقی شد؛ در واقع قضیه جز این بود! و در مطلبی که تحت عنوان «کشک‌ولوژی» بیشتر نوشتیم در عمل جوابی به همین هیاهوها ارائه داده، نظریه «ارتش سرمایه‌دار» را که در

آغاز حاکمیت پهلوی‌ها توسط انگلستان در ایران پایه‌ریزی شد و بعدها سر از حکومت اسلامی نیز به در آورد، در شرایط ایران امروز غیر قابل تحقق دانستیم.

اگر به سوءقصدی که اخیراً به جان چندین تن از فرماندهان سپاه پاسداران صورت گرفته، تغییرات جدید در ساختار سپاه و «بسیج مستضعفان» را نیز اضافه کنیم تصویری دقیق‌تر از روند جریان‌ات به دست خواهیم آورد. می‌دانیم که طی چند روز گذشته تصمیمات بسیار مهمی در مورد سپاه پاسداران اتخاذ شد. اگر این اطلاعات صحیح باشد، در درجه نخست واگذاری «اطلاعات سپاه» به وزارت اطلاعات حکومت اسلامی از اهمیت کلیدی برخوردار می‌شود. «اطلاعات سپاه» سالیان دراز در مقام یک سازمان اطلاعاتی و امنیتی مستقل از دولت عمل می‌کرد، و در واقع وزارت اطلاعات را در زمینه ضداطلاعات به پشت پرده رانده بود. وزارت اطلاعات همچنانکه از نامش پیداست بیشتر امنیتی است تا نظامی! در نتیجه عکس‌العمل نظامی در برابر دولت و تغییراتی که طی روزهای آینده به احتمال زیاد شاهد خواهیم از طرف این وزارتخانه قابل تصور نیست. از طرف دیگر بساط «نظامیان بسیج» به طور کلی برچیده شد و به قول خودشان نظامیان بسیج در سپاه «ادغام» شدند! البته ما هنوز مطمئن نیستیم که پدیده‌ای به نام «نظامیان بسیج» وجود داشته، و این صحبتی است که از بلندگوهای حکومت می‌شنویم.

از آنچه در بالا آوردیم می‌توان به صراحت نتیجه گرفت که بنیاد سپاه پاسداران به سرعت پای به مرز نابودی تشکیلاتی خواهد گذارد. چرا که با یک ساختار وابسته به ایالات متحد

به نام سپاه پاسداران، ورود ایران به فضای «امنیتی - نظامی» جدید، فضائی که ملهم از داده‌های «پیمان شانگهای» روابط منطقه را تنظیم خواهد کرد، نمی‌تواند قابل تصور باشد. در این چشم‌انداز اگر سپاه پاسداران موجودیت‌اش هم محفوظ بماند، تحت عنوان یک ساختار کلیدی نقش اصلی خود را از دست خواهد داد. در این راستا ادغام سپاه و بسیج بر خلاف آنچه برخی عنوان می‌کنند از میان رفتن بسیج نیست؛ نابودی سپاه پاسداران است.

ولی سعی خواهیم کرد مسئله فروپاشی بنیادهای وابسته به آمریکا را تا آنجا که فرصت اجازه می‌دهد در ابعاد منطقه‌ای نیز بررسی کنیم. می‌دانیم که در افغانستان پایه‌های حکومت حمید کرزای در حال فروریختن است. «تقلب» انتخاباتی ایشان را آمریکائی‌ها هم «کشف» کردند و در بوق و کرنا هم گذاشتند. بارها گفته‌ایم که کرزای در دوران حکومت طالبان، به عنوان نماینده پیشنه‌های شخص ملا عمر جهت حضور در سازمان ملل معرفی شده بود! کرزای در واقع یکی از بلندپایگان تشکیلات طالبان به شمار می‌رود. و امروز که عبدالله عبدالله شاخ در شاخ وی انداخته، و واشنگتن نیز اینچنین در برابر این عمل «عقب‌نشینی» کرده، چرخش کابل به سوی قدرت‌های منطقه‌ای و دور شدن هر چه بیشتر افغانستان از سیاست‌های آمریکا بیش از پیش قابل پیش‌بینی است.

از طرف دیگر بحران پاکستان نه تنها پایان نیافته که هر دم بر آتش این فتنه افزوده می‌شود. حکومت پاکستان امروز

حتی در کراچی و اسلام‌آباد نیز کنترل مسائل امنیتی را از دست داده، و یکی از تجلیات فروپاشی در پاکستان همان است که امروز در قالب ترور در مرزهای بلوچستان ایران شاهدیم. برخلاف آنچه حکومت اسلامی عنوان می‌کند دولت آمریکائی پاکستان از بدو تشکیل حکومت اسلامی یک شریک استراتژیک برای آخوندها بوده؛ هنوز اسکناس‌های رایج در حکومت اسلامی با عکس «حضرت امام» در چاپخانه‌های کراچی، تحت نظر کارشناسان انگلیسی به چاپ می‌رسد. چطور ممکن است دولت اسلام‌آباد در ترور بر علیه عمال درجه یک آمریکا، یعنی سران سپاه پاسداران دست داشته باشد؟ شرایطی که امروز در مرزهای بلوچستان پیش آمده فقط نتیجه این اصل کلی است که به دلیل الزامات جدید ایالات متحد دیگر قادر نیست از عمال خود در رده‌های مختلف امنیتی، نظامی و اطلاعاتی حمایت صورت دهد! با این وجود، اینکه اینان به چه ترتیب و تحت چه شرایطی از بین می‌روند آنقدرها اهمیت ندارد؛ مهم جایگزین شدن‌شان با عناصر نوینی است که پاسخگوی شرایط جدید باشند.